

## اهداف ژئوپلیتیک روسیه و انگلیس در تحدید مرزهای ایران در قاجاریه

احسان لشگری<sup>۱</sup>

### چکیده

ایران در قرن نوزدهم و به‌ویژه مقارن با دوره قاجاریه، دچار تغییرهایی عمده در مرزهای سرزمینی خود شد. بخشی مهم از این تغییر مرزها ناشی از سیاست های ژئوپلیتیک بریتانیا و روسیه در غرب آسیا بود. در این پژوهش کوشش شده است با مراجعه به مستندات تاریخی و تبیین آن ها از منظر ژئوپلیتیک، علل تحولات مرزهای سرزمینی ایران در دوره قاجاریه و در قالب رقابت های قلمروخواهانه روسیه و انگلیس تبیین گردد. در مرحله نخست، مفهوم ژئوپلیتیک و بستر مفهومی آن در تحلیل فرایندهای قلمروخواهانه میان کشورها و امپراتوری ها بیان شده است، سپس با مطالعه تطبیقی ساخت مرزهای سرزمینی ایران با مقتضیات علم ژئوپلیتیک، چگونگی شکل گیری سیاست خارجی این دو امپراتوری در رابطه با مرزهای سرزمینی ایران تبیین شده است. تحولات مربوط به انتزاع مرزهای سرزمینی ایران در دوره قاجاریه بر خلاف گذشته نه در قالب تعارض های ژئوپلیتیک ایران با کشورهای همسایه بلکه در چهارچوب رقابت های ژئوپلیتیک روسیه و انگلیس تبلور یافت. رقابت ژئوپلیتیک میان روسیه و انگلیس در عصر قاجاریه در جهت حفظ امنیت مستعمره ها، دسترسی به آب های خلیج فارس و کنترل دسترسی به ذخایر نفت بود. پیامد این رقابت، جدایی مناطقی از آسیای مرکزی، قفقاز و افغانستان از قلمرو سرزمینی ایران، تعیین حدود مرزهای ایران در سیستان و بلوچستان و استقلال تدریجی شیوخ حاشیه جنوبی خلیج فارس از ایران بود؛ بنابراین در این بستر زمانی، مؤثرترین عامل در شکل گیری فرایند تحدید حدود سرزمینی ایران، موقعیت جغرافیایی حائل سرزمین ایران میان قلمرو مورد رقابت بریتانیا و روسیه بود.

### واژگان کلیدی:

قاجاریه، روسیه، انگلیس، اهداف ژئوپلیتیک، تحدید حدود، مرزهای سرزمینی.

## مقدمه

نظام ژئوپلیتیک جهانی در دوران قاجار مقارن با عصر استعمار و ظهور قدرت های استعماری سامان یافت. از این جهت، غیریت سازی ژئوپلیتیک الزاماً محدود به قلمروسازی و قلمروگستری در مقابل کشورهای همسایه نبود. در حالی که تا پیش از آن، مجموع تعارض های ژئوپلیتیک ایران صرفاً در رابطه با کشورهای همسایه بروز یافته بود. در حقیقت شروع رقابت های استعماری در نیمه دوم سده هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی، مقیاس رقابت های ژئوپلیتیک را از بُعد منطقه ای در میان کشورهای مجاور، به سوی مقیاس های بزرگ تر سوق داد. به طور کلی، قرن های هجدهم و نوزدهم میلادی را می بایست دوره تحول در موازنه قدرت آسیایی و اروپایی به سود قدرت های اروپایی دانست. در این دوره، قدرت های آسیایی نظیر ایران، عثمانی و هند که با یکدیگر همسایه بودند، به تدریج ضعیف شدند و قدرت های اروپایی به ویژه بریتانیا، روسیه، فرانسه، هلند و آلمان به تدریج نقش اصلی را در مدیریت نظام ژئوپلیتیک جهانی به عهده گرفتند (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۵۷).

بر این مبنا، از دوره قاجاریه و با شروع عصر استعمار، سرنوشت مرزهای سرزمینی ایران بر خلاف دوره های تاریخی قبل که در قالب تعارض با کشورها و امپراتوری های مجاور تعیین می گردید، در رابطه با سیاست های ژئوپلیتیک قدرت های استعماری همچون روسیه، انگلیس، آلمان و فرانسه تعیین گردید که برخی از آن ها هیچ گونه مرز مشترک با ایران نداشتند (کامرون، ۱۳۶۵: ۷). به بیان دیگر، تا پیش از قرن نوزدهم میلادی، کنش های ژئوپلیتیک میان قدرت های اروپایی عمدتاً معطوف به مرزهای سیاسی داخل این قاره بود، به طوری که تا این دوران الگوی ژئوپلیتیک قدرت های فرمانطقه ای به ویژه در منطقه غرب آسیا شکل نگرفته بود. با شکل گیری عصر استعمار و قلمروخواهی قدرت های اروپایی در خارج از این قاره، از جمله در غرب آسیا، دوره ای از تحولات سرزمینی در جغرافیای سیاسی ایران به وقوع پیوست که در ضمن آن بخش هایی وسیع از سرزمین ایران در نتیجه رقابت قدرت های استعماری به ویژه انگلیس و روسیه از کشور جدا گردید و از این رو، از این قرن در تاریخ ایران به عنوان قرن تجزیه بزرگ یاد می شود.

این در حالی است که در متن ها و مستندات تاریخی، از منظرهای مختلف به تبیین علل این انتزاع سرزمینی پرداخته شده که غالباً معطوف به شرح ذهنی علت وقوع این تحولات سیاسی بوده است؛ اما از منظر ژئوپلیتیک و در چهارچوب تحلیل قلمروخواهی امپراتوری های روسیه و انگلستان بهتر می توان علل تحدید حدود مرزهای سرزمینی ایران را در این دوره

تبیین نمود. به بیان دیگر، بخشی از علل ظهور رفتارها در جوامع بشری در نتیجه اثرگذاری محیط بر جامعه و حکومت در طول تاریخ است؛ به عبارت دیگر، محیط جغرافیایی متناسب با ویژگی‌های طبیعی و انسان‌ساخت خود بسترساز ظهور تفکرها و آرمان‌های گوناگون خواهد شد و اصولاً یکی از دلایل بنیادین ظهور فرهنگ‌ها، ایدئولوژی‌ها و آموزه‌های انسانی، برآمده از محیط جغرافیایی ظهور آن‌ها است (لشگری، ۱۳۹۵: ۵۶)، به طوری که می‌توان قاعده‌مندی مشخصی را در رابطه با حوادث تاریخی و ویژگی‌های محیط جغرافیایی پیدا کرد. از این جهت، یکی از راه‌های بررسی علل ظهور کنش‌ها و واکنش‌ها و رویدادهای تاریخی در یک محیط جغرافیایی، انطباق آن‌ها با زیربنای فضای ظهور آن‌ها است. در این مقاله کوشش شده است مؤلفه‌های جغرافیایی قلمروخواهی امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه در سرزمین ایران در دوره قاجاریه و پیامدهای آن در قالب تحدید حدود مرزهای سرزمینی ایران تبیین گردد. در این راستا در مرحله نخست، مفهوم ژئوپلیتیک و چگونگی تحلیل فرایندهای قلمروخواهانه میان کشورها و امپراتوری‌ها بیان شده است. سپس با مطالعه تطبیقی ساخت مرزهای سرزمینی ایران با مقتضیات علم ژئوپلیتیک، چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی این دو امپراتوری و پیامد آن در تحدید حدود مرزهای سیاسی ایران تبیین گردیده است.

## مبانی نظری

### مفهوم ژئوپلیتیک

همچنان که پیش‌تر ذکر گردید، جغرافیای سیاسی به صورت شاخه‌ای یکپارچه از جغرافیای انسانی به مطالعه اثر متقابل دو عامل فضا و سیاست می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، سیاست به عنوان تدبیر و اراده نهادها و سازمان‌های سیاسی نظیر حزب‌ها، حکومت‌ها، دولت‌ها و بازیگران سیاسی بر محیط جغرافیایی اثر می‌گذارد. در نقطه مقابل، فضای جغرافیایی نیز در دو وجه طبیعی و انسانی خود بر سیاست‌ها و تدبیرهای حکومت‌ها، نهادهای غیردولتی و بازیگران سیاسی اثر می‌گذارد (Johnstone, 2009: 393). محیط جغرافیا در طول تاریخ همواره تولیدکننده فرصت‌ها و محدودیت‌ها برای زندگی انسان‌ها و جوامع بوده است. در این محیط، انسان‌ها و گروه‌های انسانی همواره درصدد استفاده از فرصت‌ها و غلبه بر محدودیت‌های محیط در جهت پیشرفت اهداف خود بوده‌اند. بدیهی است این بُعد سیاسی وجود انسان، تضمین‌کننده منافع و بقای حیات او در برابر دیگران است (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۵۵). اثرگذاری قدرت سیاسی بر فضای جغرافیایی، منبعت از وجود

اقتدار و حاکمیت است که در درون فضای جغرافیایی کشور وجود دارد، در حالی که ژئوپلیتیک در مقیاس فراملی و در فضای جغرافیایی فاقد اقتدار مطلق قابل طرح است و در عین حال، رفتارها در این مقیاس، متأثر از ساختارهای طبیعی و انسانی فضا هستند. بن مایه ژئوپلیتیک بر نقش آفرینی جغرافیا در محیط بین‌المللی استوار است که در پیوند با فضاخواهی بازیگران و نظام‌های سیاسی قرار دارد. بدین مفهوم که حکومت‌ها به فراخور موقعیت و محتوایی که دارند در معنابخشی به الگوهای رفتاری، همکاری، رقابت و ستیز واحدهای سیاسی نقش آفرینی می‌کنند و به هویت و رویدادهای سیاسی جهت می‌دهند. حکومت‌ها به صورت ذاتی به دنبال توسعه قلمرو نفوذ خود هستند و این زیربنا موجد کنش ژئوپلیتیک است. از این منظر، داده‌های انسان‌ساخت و طبیعی در ارتباط بین کشورها توان ایجاد کنش و حرکت را خواهند داشت و قلمروخواهی و قلمروگستری متوقف نخواهد شد مگر آنکه حکومت و بازیگر دیگر آن‌ها را از کنش بازدارد. ژئوپلیتیک، چهارچوب جغرافیایی درک کشمکش‌ها را فراهم می‌کند (Filint, 2011: 97) و برتری‌خواهی و سلطه‌جویی کشورها را مبتنی بر داده‌های جغرافیایی طبیعی و انسانی تبیین می‌نماید. به نظر می‌رسد تفاوت‌های مهم جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در قالب موضوع‌های زیر قابل مطالعه است:

۱. در درجه نخست، جغرافیای سیاسی حاصل تصمیم‌های سیاسی ساختارها و نهادهای حاکمیتی و تصمیم‌گیر بر فضای جغرافیایی است که شکل دهنده آمایش سیاسی قلمروای مشخص است و در قالب پدیده‌هایی همچون حاکمیت، تقسیم‌های کشوری، انتخابات و ... تجلی می‌یابد؛ بنابراین جغرافیای سیاسی در فضای سرزمینی کشوری ظهور می‌یابد که در آن امکان اعمال اراده و تصمیم یا حاکمیت، برای تغییر و تحول در فضا وجود دارد، در حالی که ژئوپلیتیک، ماهیت فراملی دارد و اثر سیاست را در فضایی ارزیابی می‌کند که حاکمیتی مطلق بر آن فضا وجود ندارد و نظم‌نهایی از طریق اعمال قدرت و پیروزی در رقابت‌ها توسط نهادها و ساختارهای متشکل و به‌ویژه حکومت‌ها صورت می‌پذیرد؛ بنابراین اثرها و کارکرد جغرافیای سیاسی در فضای سرزمینی و تا حد نهایی قلمرو حاکمیتی یک حکومت تجلی می‌یابد، در حالی که ژئوپلیتیک شامل چگونگی دستیابی به امتیازهای جغرافیایی در قالب پیروزی در رقابت‌ها و دستیابی به قدرت بیشتر است؛ بنابراین جغرافیای سیاسی، دارای مقیاس عملکردی ملی و فروملی و ژئوپلیتیک دارای مقیاس فراملی است. در عین حال، مهم‌ترین بازیگر سیاسی - فضایی کنش‌گر در ژئوپلیتیک، مفهوم حکومت ملی است (حافظ نیا و کاویانی راد، ۱۳۸۱: ۶۷).

۲. از آنجا که رقابت، تعارض، جنگ و ... از آغاز حضور بشر در زمین وجود داشته؛ بنابراین ژئوپلیتیک از حیث تاریخی نسبت به جغرافیای سیاسی پیشینی تر است؛ چراکه اصولاً وجود حاکمیت و تأثیر همه‌جانبه آن بر ابعاد مختلف فضای جغرافیایی و به‌طور واضح‌تر شکل‌گیری برنامه‌ریزی فضایی، به‌تدریج از سدهٔ اخیر شکل گرفته است. در حالی که رقابت بر سر موهبت‌های جغرافیایی از آغاز تاریخ بشر وجود داشته و یکی از زیربناهای فلسفهٔ تاریخ، رقابت بر سر امتیازهای جغرافیایی بوده است.

از بُعد مفهومی، بررسی تمام دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلف در رابطه با موضوع و مفهوم ژئوپلیتیک، نمایانگر آن است که اثرگذاری محیط جغرافیایی در ابعاد طبیعی و انسانی در شکل‌دهی به تصمیم‌های سیاسی حکومت‌ها و بازیگران سیاسی، به‌مثابه وجه مشترک تمامی این دیدگاه‌ها و نظریه‌ها مطرح بوده است. به عبارت بهتر، تأثیر جغرافیا در سیاست در مقیاس فراملی به الگوی غالب در مطالعه‌های ژئوپلیتیک بدل شده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۱۲۹)؛ به‌ویژه پس از جنگ سرد، مکان‌ها و مناطق مختلف جهان از حیث دارابودن پیش‌نیازهای طبیعی و انسان‌ساخت قدرت‌آفرین و تهدیدآفرین در نزد کشورهای و گروه‌های متشکل سیاسی، دارای ارزش و اهمیت متمایز و برخی از این مکان‌ها و مناطق مهم‌تر از دیگر مکان‌ها و مناطق هستند (لشگری، ۱۳۹۱: ۲۵). در این الگو، ژئوپلیتیک به مطالعه و پیشنهاد راه‌کارهایی می‌پردازد که با توسل به عوامل قدرت‌آفرین و دفع عوامل تهدیدزا، تحصیل قدرت از مکان‌ها و مناطق جغرافیایی مهم را برای حکومت‌ها و بازیگران سیاسی در سطح فراملی و جهانی امکان‌پذیر می‌کنند (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۸۸).

در چهارچوب انگارهٔ ژئوپلیتیک، سطح رفتار هر کشوری در صحنهٔ بین‌الملل و میزان اولویت آن کشور در تفکرات سایر کشورها، متأثر از ظرفیت‌های ناشی از موقعیت جغرافیایی است، به‌طوری که حکومت‌ها و بازیگران سیاسی برای تصرف فرصت‌ها و مقصوره‌های موجود در مکان‌ها و فضاها جغرافیایی به رقابت می‌پردازند و سعی می‌کنند نفوذ خود را در فضای قدرت‌آفرین توسعه دهند و این‌گونه فضاها را به قلمروی نفوذ خود بیفزایند و برعکس، رقیبان را از این‌گونه فضاها بیرون برانند، ضمن اینکه ژئوپلیتیک، سیاست خارجی کشورها را با توجه به داشته‌های طبیعی، انسان‌ساخت و موقعیت جغرافیایی، به‌صورت خرد و انتزاعی تعیین می‌نماید (اطاعت، ۱۳۸۵: ۱۶)؛ بنابراین ژئوپلیتیک در حیطهٔ روابط بین‌الملل به مطالعهٔ فرصت‌ها و ابزارهای جغرافیایی رقابت‌آمیز می‌پردازد و کارکردهای مکان و فضای جغرافیایی را در شکل‌دهی به فرایندهای کنش و واکنش در صحنهٔ سیاست بین‌الملل تبیین

می‌کند (Germond, 2015: 137). از این دیدگاه، ژئوپلیتیک اهمیت و ارزش مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی را مشخص و وضعیت آن‌ها را در قالب چرخه‌های رقابت، ارزیابی می‌نماید. بدیهی است به تبع ظهور این عوامل، پدیده‌هایی همانند دیپلماسی، جنگ، راهبرد و ... در فضای روابط بین‌الملل ظهور می‌کنند که بخشی مهم از مطالعات این رشته را به خود اختصاص می‌دهند. با توسل به این عوامل، دستیابی به منافع برای بازیگران سیاسی امکان‌پذیر می‌شود.

### یافته‌های تحقیق

تا پیش از ظهور رقابت‌های ژئوپلیتیک میان دولت‌های استعماری در غرب آسیا، عمده رقابت‌های ژئوپلیتیک، درون منطقه‌ای و میان قدرت‌های برتر این منطقه از جمله ایران، عثمانی، ازبکان، ایلات ترکمن و قفقازیه در جریان بود و کشورهای فرامنطقه‌ای نقشی مهم در معماری مرزهای ژئوپلیتیکی غرب آسیا ایفا نمی‌کردند. الگوی مداخله قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای مبحثی جدید در ژئوپلیتیک غرب آسیا بود که به طور تقریبی از دوره فرمانروایی سلسله قاجاریه شکل گرفت.



شکل ۱. ایران در اوایل دوره قاجاریه (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۶۳)

در این راستا، تحولات مهم مربوط به انتزاع مرزهای سرزمینی ایران در دوره قاجاریه در چهارچوب رقابت‌های ژئوپلیتیک روسیه و انگلیس در قالب وقایع زیر قابل ذکر هستند:

الف. یکی از منازعه‌های مهم مرزی ایران و روسیه مربوط به مرزهای شمال غربی ایران در منطقه قفقاز بود. اهداف ژئوپلیتیک روس‌ها همواره در تکاپوی توسعه نفوذ در ایران جهت دستیابی به راه‌های مواصلاتی هند، آب‌های گرم خلیج فارس و محاصره ژئوپلیتیک عثمانی از جانب شرق و جنوب این امپراتوری بود. در ۱۷۹۹م. گئورگی دوازدهم حکمران گرجستان، خود را از ایران جدا و زیر حمایت تزار الکساندر اول، امپراتور روسیه قرار داد. سیسیانوف سردار روس نیز به جهت مصون نگه داشتن گرجستان از تعرض احتمالی ایران، پیش‌دستی کرد و به شهرهای گنجه، ایروان و قره‌باغ حمله نمود و آن‌ها را به تصرف خود درآورد. در این زمان، انقلاب فرانسه با شعار برابری، برادری و آزادی به قدرت رسیده بود و ناپلئون رهبر فرانسه به دنبال توسعه قلمرو ایدئولوژیکی و جغرافیایی فرانسه در اروپا بود و از این جهت با سیاست‌های بریتانیا و روسیه مخالفت می‌ورزید.

ناپلئون در غالب جنگ‌های زمینی در اروپا موفق بود و پادشاه پروس، امپراتوری اتریش و پادشاهان محلی ایتالیا و اسپانیا در برابر او تسلیم شدند؛ اما در جنگ‌های دریایی، بریتانیا قادر شد بر ناپلئون برتری یابد. در این زمان، سپاه فرانسه در صدد برآمد با کمک عثمانی و از مسیر جغرافیایی ایران به هندوستان، مستعمره بریتانیا حمله برد تا از تراکم قوای دریایی بریتانیا در آب‌های اروپا کاسته و زمینه را برای شکست بریتانیا فراهم سازد. در این زمان، دولت ایران نیز کوشش کرد از طریق ایجاد اتحاد ژئوپلیتیک با فرانسه و به‌کارگیری قوای نظامی آن‌ها، روس‌ها را از نواحی اشغال‌شده شمال غربی سرحدات خود بیرون براند. از این جهت پیمانی به نام فین‌کنشتاین بین نماینده ایران و فرانسه در جهت مقابله با روس‌ها به امضا رسید. پس از آن، جنگ ایران و روسیه در ۱۸۰۴م. آغاز شد؛ اما انقلاب عثمانی و خلع سلطان سلیم از قدرت که متحد فرانسه بود و دقیقاً بلافاصله بعد از انعقاد قرارداد فین‌کنشتاین به وقوع پیوست، اساس سیاست ژئوپلیتیکی ناپلئون را دچار دگرگونی کرد. به‌طوری که از آن پس امپراتور فرانسه سیاستی جدید در پیش گرفت که مبتنی بر تضعیف عثمانی بود، ضمن اینکه قیام مردم اسپانیا علیه ناپلئون نیز مزید بر علت گردید (آوری، ۱۳۸۷: ۳۷۶).

در این راستا، برای مقابله با بریتانیا که دشمن بالفعل فرانسه به شمار می‌رفت، حکومت فرانسه تصمیم گرفت با روسیه متحد شود. در ۱۸۰۷م. قرارداد تیلسیت بین دو امپراتوری منعقد گردید. حتی ناپلئون برای جلب نظر بیشتر روس‌ها، مولداوی و بخش‌هایی از رومانی

یعنی والاشی را به روسیه واگذار کرد تا دسترسی جغرافیایی روس‌ها به دریای سیاه و آب‌های آزاد آسان شود و محدودیت‌های آن کاهش یابد. پیامد ژئوپلیتیکی این تحول در سیاست‌های قلمروخواهی فرانسه موجب گردید تا سرحدات شمالی ایران در برابر قلمروخواهی روس‌ها آسیب پذیر گردد. از این رو حکومت قاجاریه در دوره فتحعلی شاه، حمایت ژئوپلیتیکی فرانسه را در جنگ مقابل روسیه از دست داد. در نهایت با شکست ایران از روسیه و با انعقاد قرارداد گلستان در ۱۸۱۳م. بخش زیادی از سرزمین‌های ایران در قفقاز جدا گردید. به این ترتیب، گرجستان و ولایات ساحلی دریای سیاه، باکو، دربند، شروان، قره باغ، گنجه، شکی، موغان و قسمت علیای طالش به موجب عهدنامه گلستان از ایران جدا شدند.

از سوی دیگر، الگوی پراکندگی پیروان ادیان در قفقاز به گونه‌ای بود که بخش شمالی، غالباً مسلمان نشین و بخش جنوبی در مناطق گرجستان و ارمنستان، مسیحی نشین بود. استقرار پیروان ادیان مسیحی و مسلمان در کنار یکدیگر موجب گردید، قلمروخواهی روسیه در این منطقه ماهیت ژئوکالچری نیز داشته باشد، به طوری که همواره حاکمان گرجستان و ارمنستان برای مصون ماندن از تعرض مسلمانان ایران و عثمانی، درخواست کمک می‌کردند و مسلمانان منطقه نیز با گسترش قلمرو روسیه به جنوب مخالفت می‌ورزیدند و آن را تجاوز مسیحیان به قلمرو اسلامی قلمداد می‌نمودند (امیراحمدیان، ۱۳۸۹: ۷۸).

از این رو بود که علما از انعقاد قرارداد گلستان به شدت انتقاد کردند؛ چون سرنوشت مسلمانان قفقاز را به دولتی مسیحی داد. این مسئله با حمایت برخی از مراجع و علمای طراز اول شیعه و درخواست آن‌ها مبنی بر آزادسازی بلاد اسلامی از تصرف قوای روسیه تشدید گردید. از سوی دیگر و از آنجا که در مورد اراضی مرزی و محدوده مراتع عشایر نیز در قرارداد گلستان ابهام وجود داشت؛ در نتیجه اندیشه تجدید جنگ و نقض قرارداد گلستان از طرف ایران قوت گرفت. با شروع حمله از طرف ایران، جنگ دوم ایران و روسیه آغاز گردید و به رغم موفقیت‌های اولیه ارتش ایران، بار دیگر سراسر سرزمین‌های آن سوی ارس به دست روس‌ها افتاد و با پیشروی ارتش روسیه، تبریز نیز به تصرف آن‌ها درآمد. آمادگی روس‌ها برای حمله به تهران، دولت ایران را ناگزیر از متارکه جنگ و انعقاد قرارداد صلح کرد. بدین ترتیب در ۱۸۲۸م. عهدنامه ترکمنچای بین ایران و روسیه به امضا رسید. به موجب این عهدنامه، خانات ایروان و نخجوان نیز از ایران جدا گردیدند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۷۲۴) و مرز دو کشور در امتداد روس ارس تثبیت گردید. از منظر ژئوپلیتیک، در اوایل قرن نوزدهم میلادی با محدودشدن قلمروخواهی روسیه در اروپا، سیاست‌های ژئوپلیتیکی روسیه هر چه بیشتر معطوف به ژرفای جنوبی سرزمین خود گردید تا



بدین وسیله هم امنیت خارج نزدیک خود را به‌ویژه در ژرفای جنوبی تأمین نماید و هم امکانی بیشتر برای دسترسی به آب‌های گرم در سواحل خلیج فارس داشته باشد. علاوه بر آن، ارزش راهبردی منطقه قفقاز، دستیابی به منابع و مواد خام موجود در این منطقه همچون پنبه، مس، نفت، ابریشم و جاذبه تجارت آسان تر با ایران و بخش آسیایی عثمانی نیز از دیگر دلایل سیاست خارجی روسیه در تصرف این منطقه بود.

ب. با خاتمه جنگ‌های ایران و روسیه و جدایی بخشی وسیع از سرزمین‌های منطقه قفقازیه از ایران و با توجه به وجود امپراتوری‌های قدرتمند روسیه و عثمانی در ژرفای شمالی و غربی ایران، دولتمردان قاجار گزینه‌ای جز تقویت سرحدات و گسترش قلمروخواهی در مرزهای شرقی ایران نداشتند؛ چراکه تا قبل از ورود بریتانیا به هندوستان و تأسیس کمپانی هند شرقی، در ژرفای شرقی ایران، دولتی مقتدر ظاهر نشده بود. این در حالی بود که به تدریج با نفوذ بریتانیا در هند و تأسیس کمپانی هند شرقی و ارجحیت یافتن نقش تجارت هندوستان در توسعه صنعتی بریتانیا، اهمیت ژئوپلیتیک ژرفای شرقی ایران نیز دگرگون شد. به بیان دیگر، جنگ‌های ناپلئون در اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی موجب گردید کشور بریتانیا به جهت دارا بودن موقعیت جزیره‌ای و دوربودن از محاصره سرزمینی ارتش فرانسه، نسبت به سایر کشورهای اروپایی از توسعه صنعتی افزون تر برخوردار گردد (Madiison, 2006: 98). از آنجا که انقلاب صنعتی در بریتانیا با توسعه صنایع ریسندگی و بافندگی شکل گرفته بود، به تدریج با اشباع بازار داخلی و کمبود مواد اولیه این صنعت از جمله پنبه خام، دولتمردان بریتانیا به‌ناگزیر درصدد تصرف مناطق مستعد از جمله شبه‌قاره هند جهت ادامه انباشت سرمایه در این صنعت برآمدند (رشیدی، ۱۳۸۵: ۷۴)؛ از این رو، مرزهای سیاسی هندوستان از اهمیتی فزاینده برای بریتانیا برخوردار گردید، ضمن اینکه در آن مقطع زمانی، تنش‌های ژئوپلیتیک روزافزونی میان قدرت‌های اروپایی در جریان بود؛ به همین علت دارا بودن قلمرو مستعمراتی در خارج از این قاره برای قدرت‌های اروپایی از جمله بریتانیا برگی برنده به منظور تغییر موازنه قدرت و تبدیل شدن به یک قدرت مسلط محسوب می‌گردید؛ بنابراین حفظ استعمار هندوستان برای بریتانیا اهمیت راهبردی و حیاتی داشت.

در قرن نوزدهم میلادی، سیاست‌های ژئوپلیتیک حکومت بریتانیا به دنبال ایجاد یک حائل بزرگ به نام افغانستان در آسیای مرکزی و میان مستعمره هند با روسیه بود (احمدی، ۱۳۹۴: ۲۵)؛ به این دلیل که افغانستان و ایران معبرهایی مهم و حساس، از مسیر خشکی جهت دسترسی به هندوستان بودند و از آن‌ها به عنوان کلید هندوستان نام می‌بردند (انگلیش،

۱۳۸۳: ۵۴). فرانسه و روسیه نیز دریافته بودند که اگر مقابله بریتانیا و برتری آن در دریا از نظر قدرت راهبردی دشوار بود؛ اما می‌توانستند از راه زمینی و از طریق ایران، امپراتوری بریتانیا را در شبه‌قاره هند به چالش بکشند (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۲۳۷)؛ در نتیجه بریتانیا در نیمه نخست این قرن به منظور جلوگیری از نفوذ روس‌ها به سوی هند کوشش می‌کرد قبایله‌ها و نیروهای محلی را در خراسان و شرق ایران به ویژه در افغانستان زیر کنترل خود داشته باشد. در این دوره، بیشترین تنش و واگرایی در این مناطق قرار داشت. با سرباززدن حاکمان هرات از تابعیت پادشاهان ایران در زمان محمد شاه قاجار، سپاهیان ایران به هرات حمله کردند و آنجا را به محاصره خود درآوردند. همچنین نارضایتی دولت ایران از کامران میرزا حاکم هرات به دلیل بدرفتاری با روستاها و مناطق شیعه نشین، بعضاً همراهی با ترکمانان در حمله به شهرها و راه‌های خراسان و پرداخت نکردن خراج به دولت ایران از دلایل دیگر حمله ایران به شهر هرات بود. ضمن اینکه اشتیاق ایران برای گرفتن هرات و دیگر بخش‌های افغانستان برای جبران خسارت‌های متحمل شده در برابر روسیه بود (کدی، ۱۳۸۵: ۴۸).

ورود نیروهای ایران به هرات به دلیل تهدید ژئوپلیتیک هندوستان، موجب تیرگی روابط ایران و بریتانیا شد. این مسئله موجب گردید بلافاصله نیروهای بریتانیا، بندرها و جزیره‌های جنوب را اشغال کنند و حکومت ایران ناگزیر شد از محاصره هرات دست بردارد. در دوران ناصرالدین شاه، حکومت ایران بار دیگر برای حفظ حاکمیت بر هرات به این منطقه لشکرکشی کرد که این بار نیز حکومت بریتانیا با نیروی دریایی خود به جزیره خارک، قشم و بوشهر یورش برد و در ادامه عملیات نظامی خود خرمشهر را نیز اشغال کرد (Kelly, 2006: 224). در نهایت ایران ناگزیر شد در قبال خروج نیروهای انگلیسی از بندرها و جزیره‌های خلیج فارس، هرات را تخلیه کند و متعاقباً مطابق قرارداد پاریس، افغانستان از سرزمین ایران جدا شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۸: ۲۵).

بنابراین ایران تا پیش از کشف نفت، تنها به واسطه دارابودن موقعیت حائل میان روسیه و هند مستعمره بریتانیا اهمیت داشت و خود به تنهایی عامل منازعه نبود (اطاعت، ۱۳۸۵: ۱۱۴)؛ برای مثال، در زمان ناصرالدین شاه و در حالی که توسعه خطوط راه‌آهن موجب گسترش تجارت و ارتباط‌ها می‌شد، در ایران راه‌آهن به دلیل تطابق نداشتن با منافع ژئوپلیتیکی بریتانیا و روسیه ساخته نشد؛ چراکه توسعه راه آهن موجب می‌گردید ارتش روسیه و بریتانیا، از طریق هند، به سرعت بتوانند به مرزهای یکدیگر نزدیک شوند. احداث راه آهن در ایران ظرفیت ایجاد مخاطره‌های ژئوپلیتیک را برای آن‌ها به همراه داشت (آکسوتی، ۱۳۹۴: ۲۳۳).

ج. سیر تکوین و شکل دهی مرزهای ایران در منطقه سیستان و بلوچستان نیز در دوره قاجاریه تثبیت گردید. در ۱۷۳۹م. نادر شاه افشار سیستان را تصرف و ناصر خان از فرماندهان خود را به سمت حکمران آن ایالت منصوب نمود. پس از قتل نادر شاه، ناصر خان استقلال منطقه توس را اعلام کرد و مدت ها حاکم بدون رقیب منطقه گردید. پس از وی تا زمان محمد شاه قاجار نیز این منطقه دارای استقلال نسبی بود و چندان حاکمیتی از سوی حکومت مرکزی ایران بر این منطقه حکم فرما نبود. بار دیگر محمد شاه قاجار موفق شد با لشکرکشی به این منطقه، ایالت سیستان و بلوچستان را ضمیمه خاک ایران نماید؛ اما بخش هایی بزرگ از بلوچستان در خاک هندوستان مستعمره و زیر نفوذ بریتانیا قرار داشت و مرزهای آن با ایران چندان روشن نبود.

در این راستا، دولت بریتانیا به منظور کنترل و حفظ امنیت مرزهای هندوستان و اهمیت ژئوپلیتیکی این منطقه، فعالیت هایی را در جهت تحریک طوایف اهل سنت بلوچ علیه حکومت مرکزی ایران آغاز کرد (سپاهی، ۱۳۹۶: ۱۲۷). با توجه به امکان نداشتن تسلط حکومت مرکزی ایران بر منطقه بلوچستان، به ناگزیر مذاکره بین ایران و بریتانیا بر سر تعیین خطوط مرزی بلوچستان آغاز شد و در ۱۸۷۰م. کمیسیونی مرکب از نمایندگان ایران و انگلیس مأمور تعیین سرحدات بلوچستان شدند. در این کمیسیون ژنرال گلد اسمیت نماینده بریتانیا که برای تأسیس تلگراف در جنوب ایران استخدام شده بود و نمایندگان ایران به توافق رسیدند که مرزهای بلوچستان از خلیج گواتر تا کوهک تعیین گردد. متعاقباً مذاکرات در مورد مرزهای سیستان، میان کوهک و نقطه مرزی ایران و افغانستان بین نمایندگان ایران و ژنرال هولدیج نماینده بریتانیا نیز آغاز گردید. در ۱۸۷۲م. سیستان به دو منطقه تقسیم شد و ناحیه مربوط به غرب رودخانه هیرمند به ایران و شرق رودخانه هیرمند به افغانستان واگذار گردید. از سوی دیگر، شورش بزرگ هندوها بر ضد استعمار بریتانیا در ۱۸۶۲م. که اخبار آن پس از مدت ها به انگلستان رسیده بود، دولتمردان بریتانیا را بر آن داشت تا به احداث خطوط تلگراف از طریق ایران توجه کنند. با توجه به اینکه بهترین مسیر عبور خطوط تلگراف از منطقه سیستان و بلوچستان بود؛ در نتیجه بر اهمیت ژئوپلیتیک این منطقه افزوده شد. قرارداد مربوط به خط مزبور در ۱۸۶۲م. به امضای ناصرالدین شاه و وزیرمختار بریتانیا رسید. بعدها تهران و اصفهان نیز به خطوط تلگراف افزوده شدند و این، اهمیت ژئوپلیتیک ایران را در نظام خطوط تلگرافی دولت بریتانیا افزایش داد (محمود، ۱۳۵۸: ۷۸۴).

د. سیاست های ژئوپلیتیکی بریتانیا در مورد منطقه خلیج فارس در سده هفدهم میلادی از راه تجارت کمپانی هند شرقی با این حوزه آغاز شد. در این زمان، کم‌رنگ‌شدن فعالیت پرتغالی‌ها، فرانسوی‌ها و هلندی‌ها در این منطقه، مقدمات حضور بریتانیا را فراهم کرد. حاشیه جنوبی خلیج فارس در عصر باستان به دو ساتراپی «ماسون» و «اوال» در عصر هخامنشی و «هگر» در عصر ساسانی تقسیم گردید. ماسون دربرگیرنده عمان و امارات امروزی و هگر دربرگیرنده منطقه ای بود که در دوران اسلامی بحرین نام گرفت. در قرن نوزدهم میلادی، قبایل حاشیه جنوبی خلیج فارس که آمیخته‌ای از تیره‌های ایرانی و عرب بودند، بر اساس سنت برجای‌مانده از قرن‌ها، اتباع ایران بودند؛ اما در عمل، مختار می‌زیستند.

در دهه ۱۸۲۰م. و در میانه جنگ‌های ایران و روسیه، نیروی دریایی بریتانیا به بهانه مبارزه با دزدان دریایی، سرکوب برده داری و جلوگیری از نفوذ ژئوپلیتیک روسیه، با قبایل موجود در جنوب خلیج فارس قرارداد تحت‌الحمایگی امضا کرد (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۴: ۷۳). در این زمان، ایران به دلیل نداشتن نیروی دریایی مستحکم قادر نبود که در منطقه خلیج فارس حاکمیت خود را حفظ نماید. به تدریج، شیوخ مناطق جنوبی خلیج فارس قراردادهایی را با بریتانیا منعقد نمودند و این مسئله مقدمه تحت‌الحمایگی آن‌ها را نزد بریتانیا فراهم کرد. در ۱۸۵۱م. قراردادی بین ایران و بریتانیا به امضا رسید که طبق آن نیروی دریایی بریتانیا به منظور جلوگیری از فروش برده، کشتی‌های تجارتی را در خلیج فارس بازرسی می‌کرد و همچنین ناوگان دریایی خود را در بحرین مستقر نمود. در همان سال، پیمانی را با شیخ محمد بن خلیفه از شیوخ بحرین امضا کرد و به طور عملی بحرین از ایران جدا شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۰: ۲۹۴). حکومت ایران همواره به سیاست تحت‌الحمایه نمودن شیوخ حاشیه جنوبی خلیج فارس اعتراض می‌کرد؛ به ویژه دولت‌های ایران همواره تا ۱۹۷۰م. ادعای مالکیت بر بحرین را مطرح می‌کردند.

از منظر ژئوپلیتیک، امنیت راه‌های دریایی منتهی به هندوستان برای امپراتوری بریتانیا از اهمیتی زیاد برخوردار بود؛ به ویژه با توجه به مجاورت جغرافیایی خلیج فارس و دریای عمان، ناوگان دریایی بریتانیا به تدریج از اواسط قرن نوزدهم میلادی حضوری فزاینده در خلیج فارس و دریای عمان داشت و کوشش کرد مانع از اتحاد سرزمینی ضلع شمال و جنوب خلیج فارس شود، ضمن اینکه در اواخر قرن نوزدهم میلادی، طرح روسیه برای اعزام کشتی جنگی به خلیج فارس و طرح آلمان برای احداث خط آهن بغداد موجب گردید که بریتانیا به علت مجاورت جغرافیایی خلیج فارس و شبه‌قاره هند، برای خلیج فارس ارجحیتی بیشتر

قائل گردد. این سیاست ژئوپلیتیکی، به تدریج طوایف و عشایر حاشیة جنوبی خلیج فارس را از اتحاد با ایران بازداشت و آن‌ها را به سوی قرارگیری در قیمومیت بریتانیا سوق داد.

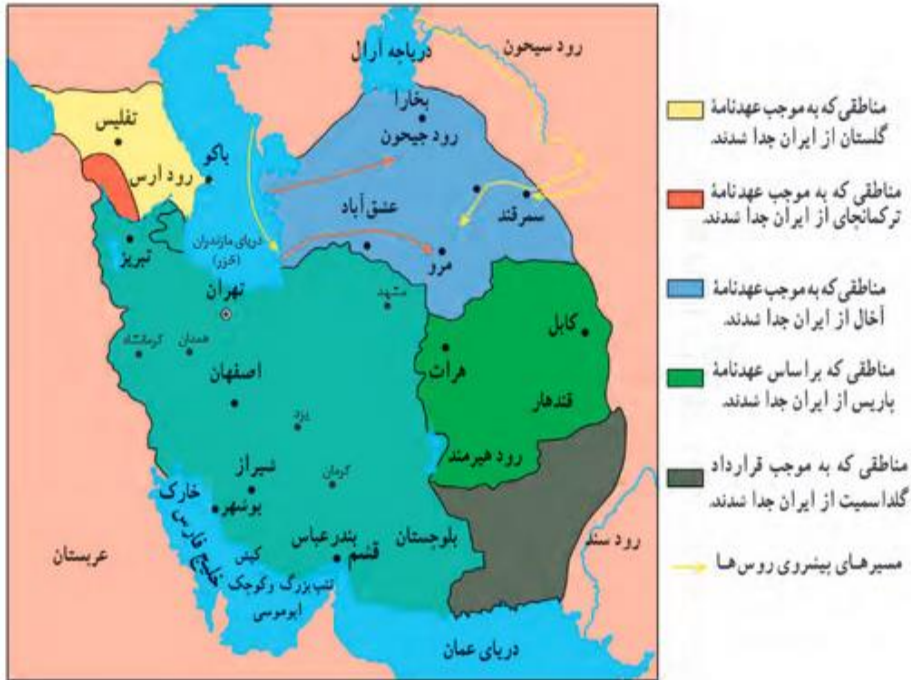
در اوایل قرن بیستم با کشف نفت در حاشیة خلیج فارس، بر اهمیت ژئوپلیتیک این منطقه افزوده شد؛ چراکه با کشف و بهره برداری از نفت توسط کمپانی دارسی، امپراتوری بریتانیا هرچه بیشتر به نفت خلیج فارس وابسته گردید. می توان اذعان نمود تا پیش از آن صرفاً قرارگیری سرزمین ایران در وضعیت حائل میان دو امپراتوری رقیب روسیه و انگلیس و رقم خوردن «بازی بزرگ» ژئوپلیتیک میان آن‌ها سرنوشت مرزهای سیاسی ایران را تعیین می نمود (Hafeznia & et al, 2013: 8)؛ اما پس از کشف نفت، موقعیت ژئوانرژی نیز به اهمیت سیاسی سرزمین ایران افزوده شد.

۵. در دورة قاجاریه، اوضاع منطقه ماوراءالنهر و خوارزم به علت دوری پایتخت از این مناطق، دچار آشفتگی بود؛ به ویژه خوارزم و خراسان به صورت دائمی موردتهاجم ایلات ترکستان و ترکمن قرار می گرفتند (راز نهران و اشرفی، ۱۳۹۵: ۴۹۲). بعد از دورة صفویه و رسمی شدن تشیع در ایران، ایلات اهل تسنن ترکمن صحرا و ماوراءالنهر، تهاجم به مناطق شیعه نشین خراسان را برای خود از حیث مذهبی مشروع می دانستند. حمله های پی در پی آن‌ها به شهرها و مزارع کشاورزی، بهانه ارتش روسیة تزاری را در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی برای دخالت در این مناطق فراهم نمود. پس از شکست های ایران از روسیه و انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمنچای، خوانین و طوایف منطقه ماوراءالنهر و ترکمن صحرا نیز دیگر چندان حاکمیت دولت ایران را به رسمیت نمی شناختند و خود را مستقل می دانستند. انعقاد معاهده صلح پاریس و جدایی افغانستان از ایران نیز، به صورت مضاعف از نفوذ ایران در ترکستان و ماوراءالنهر کاست (پیری و عسکرانی، ۱۳۹۱: ۶۳).

از سوی دیگر، تعرض های طوایف ترکمن به شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و غارتگری های آن‌ها به دلیل چالش های مذهبی، از عواملی دیگر بود که حکومت قاجار را برای حفظ این منطقه دچار تردید می کرد و موجب می گردید رهبران قاجار چندان در الحاق این مناطق به سرزمین ایران جدی نباشند. به بیان دیگر، با توجه به اقلیم سرد و سخت این منطقه و اینکه دورة زمانی دسترسی به بنیادهای زیستی نظیر خاک قابل کشت و آب شیرین برای عشایر و طوایف منطقه محدود بود، تعدی گری به سرزمین‌ها و شهرهای جنوبی از ویژگی های دائمی این منطقه بود؛ در نتیجه حکومت روسیه از این ضعف قدرت نهایت استفاده را برد و با توجه به گرفتاری بریتانیا در شورش هندوستان، دامنه تصرفات خود را در

منطقه ترکستان و ترکمن صحرا گسترش داد، به طوری که در فاصله سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۶م. قوای نظامی روسیه قسمت زیادی از ناحیه‌های سمرقند، تاشکند و بخارا را تصرف کردند؛ بنابراین دست‌اندازی روسیه به مرزهای شمال شرقی ایران زیر عنوان سرکوب ترکمانان و تأمین امنیت راه‌های تجاری از اواسط قرن نوزدهم میلادی آغاز گردید و در ۱۸۸۱م. گوگ تپه، آخرین پایگاه ترکمانان به تصرف روس‌ها درآمد.

دولت ایران در مقابل این تعرض‌ها، اظهار نارضایتی نکرد؛ چراکه این منطقه برای قاجاریه به مثابه کانون جغرافیایی خطر سیاسی به شمار می‌رفت. حتی زمامداران وقت قاجار از اینکه روس‌ها می‌توانستند پس از سلطه بر این نواحی، نظم و آرامش را در آنجا برقرار و از حمله‌های ترکمن‌ها و ازبک‌ها به سرحدات خراسان جلوگیری نمایند، رضایت داشتند. سرانجام در ۱۸۸۱م. موافقت نامه مرزی ایران و روسیه زیر عنوان قرارداد آخال، مرز دو کشور را در چهارچوب مرز اترک تعیین کرد و ایران متعهد شد که از تمامی دعاوی خود در ترکستان و ماوراءالنهر صرف نظر نماید. در مقابل، روس‌ها متعهد گردیدند که از تجاوز قبایل ترکمن و ازبک به خاک ایران جلوگیری و امنیت مرزهای شمال شرقی را تأمین نمایند. به طور کلی سیاست ژئوپلیتیک روسیه در این قرارداد، کنترل قبایل مهاجم در ترکستان و دستیابی به راه‌های تجاری این منطقه جهت آسان‌شدن تجارت با مرکز بازرگانی شرق، از جمله چین و هند بود. دولت روسیه پس از شکست در جنگ کریمه متوجه گردید که بریتانیا، فرانسه و عثمانی اجازه نخواهند داد که روسیه قلمرو خود را برای دسترسی به آب‌های گرم در اروپا و شبه جزیره بالکان و مجاورت دریای سیاه گسترش دهد و بدین جهت بار دیگر توسعه نفوذ ژئوپلیتیک خود را متوجه ترکستان و آسیای مرکزی و راه‌های دسترسی پذیر ایران نمود. بدیهی است پیمان آخال به رغم ایجاد امنیت پایدارتر در مرزهای شمال شرقی ایران، مخاطره‌های ژئوپلیتیکی عدیده نیز به همراه داشت. این قرارداد میان قبایل کوچ‌روی ترکمن جدایی انداخت و آن‌ها ناگزیر بودند برای چرای دام‌های خود در دو سوی مرز حرکت نمایند. این مسئله چالش‌های مرزی را شدت می‌داد. از سوی دیگر، زمین‌های حاصلخیز نیز از ایران جدا شد و سرچشمه بخشی از رودهای مرزی در داخل خاک روسیه قرار گرفت.



شکل ۲. شکل‌گیری مرزهای فعلی ایران در اواخر سلسله قاجاریه (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۰۴)

## نتیجه

قلمروخواهی سرزمینی روسیه و انگلیس در غرب آسیا و به‌طور مشخص در ایران، مقارن با سلسله قاجاریه ناشی از موقعیت جغرافیایی ایران به مثابه عاملی طبیعی و قرارگیری آن میان حوزه نفوذ این دو ابرقدرت و دارابودن منابع سرشار فسیلی و معدنی بود. اصولاً کشورهای حائل، کشورهایی هستند که در سطح قلمرو و فضای حوزه نفوذ قدرت‌های جهانی قرار دارند. این عامل در نتیجه وجود منابع و امتیازهای جغرافیایی مهم سرزمین‌ها است. بدیهی است این قدرت‌های برتر، درباره این فضاها کاملاً حساس هستند و عملکرد یکدیگر را در مورد این فضا کاملاً پایش می‌کنند؛ بنابراین این گونه فضاها، فضاهای رقابت، کنترل و هوشیاری هستند. از سوی دیگر، کشورهای موجود در این فضاهای حائل به‌خودی‌خود و بدون کمک‌گرفتن از قدرت‌های جهانی رقیب، امکان کنارگذارن نفوذ قدرت برتر دیگر را از فضای سرزمینی خود ندارند. ایران در دو قرن گذشته نیز همواره در موقعیتی حائل میان قدرتی دریایی در جنوب یعنی انگلیس و قدرتی بری در شمال یعنی روسیه قرار داشت. این قدرت‌ها همواره در فضای جغرافیایی سرزمین ایران، رقابتی تنگاتنگ با یکدیگر داشتند و بخشی از حوادث تاریخی ایران نیز در نتیجه این رقابت شکل گرفت.

در طول دوره سلطنت قاجاریه، کدهای ژئوپلیتیک روسیه که بر مبنای تنگناهای ژئوپلیتیک این کشور تدوین شده بود، مشتمل بر دسترسی به بندرها و آب‌های آزادی بود که به‌ویژه در فصل‌های سرد سال به‌جهت اقلیم روسیه قابلیت دسترسی و بهره‌برداری را داشتند. در امپراتوری روسیه برای غلبه بر این چالش جغرافیایی، استفاده از ایران به‌منزله پل ارتباطی روسیه با خلیج فارس و اقیانوس هند همواره موردنظر بود، ضمن اینکه توسعه نفوذ روسیه در شرق اروپا، بالکان و سواحل دریای سیاه نیز راه حل دیگر این معضل بود که به دلیل وجود رقیبانی قدرتمند همچون فرانسه، انگلیس، پروس و عثمانی دارای چالشی فزاینده بود. بر این مبنای، امپراتوری روسیه به‌جهت موفق نبودن در تثبیت مرزهای خود در اروپای شرقی، به‌ناگزیر در قرن نوزدهم تلاشی فزاینده برای کنترل مناطق آسیای مرکزی و قفقاز کرد تا بدین وسیله در درجه نخست از منابع زیستی، فسیلی و انسانی این مناطق بهره‌برد و هم‌قادر باشد اتصال پایدار به دریاهای آزاد و مرزهای عثمانی داشته باشد، ضمن اینکه از این طریق قادر بود بریتانیا را نیز در هند زیر فشار قرار دهد. از این رو دسترسی به خلیج فارس و نفوذ در حاکمیت ایران برای روسیه از اهمیتی خاص برخوردار بود. اگرچه هیچ‌گاه سیاست ژئوپلیتیکی روسیه مبنی بر دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس از طریق تصرف کل سرزمین ایران تحقق نیافت؛ اما در طول قرن نوزدهم، روسیه یکی از کشورهای مؤثر بر سرنوشت ژئوپلیتیکی ایران بود و در دوره قاجاریه قادر شد در راستای منافع خود، امتیازهای مختلف را همچون تأسیس بانک استقراضی، کشتی‌رانی در دریای خزر، بهره‌برداری از معدنها و تشکیل نیروی قزاق به دست آورد.

در قرن نوزدهم، با توجه به تأمین بخشی مهم از مواد اولیه بریتانیا از هند و بازار مصرف آن کشور در هند، جایگاه راهبردی ایران برای دولتمردان بریتانیا قابل چشم‌پوشی نبود. تزارهای روسیه نیز جهت زیرفشار قراردادن بریتانیا در اروپا، همواره درصدد دست‌اندازی به هندوستان بودند. بر این مبنای، اهداف ژئوپلیتیکی بریتانیا معطوف به جلوگیری از نزدیک شدن سایر قدرت‌ها به هند بود و پیگیری این هدف، نقشی مهم در چگونگی تعیین حدود سرزمینی ایران داشت. حتی استقلال ایران و تبدیل شدن آن به مستعمره نیز به دلیل رقابت ژئوپلیتیک این دو امپراتوری و نیاز به زورآزمایی بدون برخورد مستقیم بود که سبب گردید استقلال ظاهری ایران حفظ گردد.

بر این اساس تبدیل شدن ایران به هدف رقابت قدرت‌های استعماری روسیه و انگلیس در دو ویژگی اصلی سرزمین نهفته است:



۱. موقعیت جغرافیایی و فضای سرزمینی که معمولاً به عنوان هدفی ژئوپلیتیک، اندیشه قدرت های خارجی را به خود معطوف داشته است. از دیرباز فلات ایران از مسیرهای عمده بوده که آسیا، آفریقا و اروپا را به یکدیگر متصل کرده و از این جهت دارای موقعیت گذرگاهی بوده است. ضمن اینکه قرارگیری آن در کنار آب های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند نیز در عصر قاجاریه بر اهمیت موقعیت جغرافیایی ایران افزوده بود.
۲. ذخایر و ثروت زیرزمینی نیز از جمله ویژگی های مهم فضای سرزمینی ایران بوده است. این عامل در ادوار تاریخی گذشته به صورت هدفی راهبردی برای مهاجمان آسیای مرکزی درآمده بود. پس از انقلاب صنعتی و نیاز فناوری و اقتصاد جدید به انرژی نیز، به شدت مورد توجه قدرت های استعمارگر اروپایی نظیر بریتانیا قرار گرفت.

## منابع و مأخذ

- آکسورتی، مایکل، ۱۳۹۴، *امپراتوری اندیشه (تاریخ ایران)*، ترجمه: شهربانو صارمی، تهران: انتشارات ققنوس.
- آوری، پیتر، ۱۳۸۷، *تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار، تاریخ کمبریج*، به کوشش: پیتر آوری، ترجمه: مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
- احمدی، سیروس، ۱۳۹۴، *الگویابی شخصیت سیاسی فضاهاى حائل؛ نمونه موردی: ایران*، مجموعه مقالات نظریات پژوهش محور در جغرافیای سیاسی، به کوشش: ربیاز قربانی نژاد و سیروس احمدی، تهران: انتشارات قطب جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.
- اتوتایل ژیروید و دالبی، سیمون و پاول، روتلج، ۱۳۸۰، *اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم*، ترجمه: محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- اطاعت، جواد، ۱۳۸۵، *ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران*، تهران: نشر انتخاب.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۴، *تاریخ ایران پس از اسلام*، تهران: انتشارات نگارستان کتاب.
- امیراحمدیان، بهرام، ۱۳۸۹، *شکل گیری مرزهای روسیه با ایران در قفقاز؛ مجموعه مقالات سیاست های مرزی و مرزهای بین المللی ایران*، به کوشش: پیروز مجتهدزاده، تهران: سمت.
- انگلیش، باربارا، ۱۳۸۳، *جنگ ایران و انگلیس؛ جدایی هرات*، ترجمه: منصوره اتحادیه، تهران: انتشارات تاریخ ایران.

- پیری، محمد و عسکرانی، محمدرضا، ۱۳۹۱، «تأثیر شبه‌قاره بر رقابت‌های روس و انگلیس در فلات شرقی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، سال ۴، شماره ۳.
- حافظ نیا، محمدرضا، ۱۳۸۵، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پاپلی.
- ، ۱۳۸۱، *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران: انتشارات سمت.
- درايسدل، آلسدير و بليک، جرالڊ، ۱۳۷۴، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه: دره میرحیدر، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- رازنهان، محمدحسن و مجید اشرفی، ۱۳۹۵، «بررسی زمینه‌ها و دلایل جدایی خوارزم از ایران در دوره قاجاریه»، فصلنامه جغرافیا، سال ۱۴، شماره ۵۰.
- رشیدی، علی، ۱۳۸۵، *نظام سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی اروپا*، تهران: نشر روزنه.
- سپاهی، عبدالودود، ۱۳۹۶، «تقابل سیاست ایران و انگلیس در بلوچستان در دوره قاجار»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۱۹، شماره ۷۳.
- کامرون، جورج، ۱۳۶۵، *ایران در سپیده‌دم تاریخ*، ترجمه: حسن انوشه، تهران: شرکت انتشارات علمی.
- کدی، نیکی، ۱۳۸۵، *ایران دوره قاجاریه و برآمدن رضاخان*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- لشگری تفرشی، احسان، ۱۳۹۵، *قدرت سیاسی و فضای جغرافیایی؛ فلسفی‌اندیشی از رابطه سیاست و فضا*، انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران.
- ، ۱۳۹۱، *مکان‌ها و مناطق استراتژیک جهان*، تهران: انتخاب.
- مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۹، *سیاست‌های مرزی و مرزهای بین‌المللی ایران*، ترجمه: حمیدرضا ملک محمدی، تهران: انتشارات سمت.
- ، ۱۳۸۸، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه: حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: شیرازه.
- ، ۱۳۸۰، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: انتشارات سمت.
- محمود، محمود، ۱۳۵۸، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، تهران: اقبال.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۷۰، *تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۵۰۰ - ۱۹۴۵)*، تهران: امیرکبیر.

Filint, Colin, 2011, *Introduction to Geopolitics*, 2<sup>nd</sup> edition, Routledge: London.

Germond, Basil, 2015, *The Geopolitical Dimension of Maritime Security*. Maritime Security Journal, No.54, Doi: 10.1016/j.marpol.2014.12.013.

Hafeznia, Mohamadreza & Ahmai, Syrus & Hourcad, Bernard, 2013, *Explanation and Functional Characteristics of Geographical Buffer Space*. Geopolitics Quarterly, Vol 8, No 4.

Johnstone, R, 2009, *Spatial Science*. International Encyclopedia of Human Geography, Vol. 10.

Kelly, L, 2006, *Diplomacy and Murder in Tehran: Alexander Griboydov and Imperial Russia' Mission to the Shah of Persia*, London: Tavis Park paper back.

Maddison, Angus, 2006, *The World Economy, Development Center Studies*, Volume 2, New York: OECD Publication.

